



مقدمه

آنچه در این مقاله آمده دورنمایی است از زندگی امام هفتم حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) که در سه بخش ولادت، امامت و شهادت؛ تنظیم شده است.

ولادت تا امامت

پیشوای هفتم؛ حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) در روز هفتم ماه صفر سال صد و بیست و هشت هجری در «ابواء» دیده به جهان گشود. پدر گرامی اش امام صادق (علیه السلام) و مادر ارجمندش «حمیده» بربریه، یکی از زنان با فضیلت بود.

او به حدی از اصالت خانوادگی و فضایل انسانی برخوردار بود که امام صادق (علیه السلام) درباره اش فرمود: «حمیده مصفاه من الادناس، کسبیکه الذهب، مازالت الاملاک تحرسها حتی ادیت الی کرامه من الله لی و الحجه

من بعدی؛ حمیده از پلیدی ها پاک است؛ مانند شمش طلا، فرشتگان همواره او را نگهداری کردند تا به من رسید، به خاطر کرامتی که خدا نسبت به من و حجت پس از من فرمود.»

نامی که برای این کودک انتخاب گردید، موسی بود که تا آن روز در خاندان رسالت و امامت سابقه نداشت و یادآور مجاهدت های موسی بن عمران (علیه السلام) بود. آن حضرت با القاب کاظم؛ عبد صالح و باب الحوائج و ... نیز یاد می شد و مشهورترین کنیه اش ابوالحسن و ابو ابراهیم بود. امام کاظم (علیه السلام) در دوران کودکی تحت مراقبت و تربیت پدر و مادر گرامی اش، مراحل رشد و کمال را پیمود و مدت بیست سال از دوران زندگی خود را در محضر پرفیض و مکتب سازنده پدر سپری کرد.

آن حضرت در این مدت از سیره و عمل عالی و ارزنده پدر بزرگوارش الهام می گرفت واز علوم و دانش او بهره می جست؛ به طوری که امام صادق (علیه السلام) دستور داد زنان مسلمان، برای فراگیری مسایل دینی به او مراجعه کنند.

امامت تا شهادت امام

موسی کاظم (علیه السلام) در سال صد و چهل و هشت هجری که پدر بزرگوارش امام صادق (علیه السلام) توسط منصور، مسموم شد و به شهادت رسید به دستور الهی به منصب پرافتخار امامت نایل آمد.

تحکیم امامت

در زمان امام صادق (علیه السلام) عده ای از یاران آن حضرت، اسماعیل، فرزند بزرگ ایشان را امام آینده خود می پنداشتند. اما آنگاه که اسماعیل در سنین جوانی از دنیا رفت امام ششم از مرگ او خبر داد و حتی امام جنازه فرزندش را به بزرگان قوم، نشان داد تا علت ریشه عقیده پیشوایی اسماعیل را بخشکاند.

امام (علیه السلام) بعد از مرگ اسماعیل در فرصت های مناسب یارانش را به امام پس از خود، موسی بن جعفر (علیه السلام) راهنمایی می کرد که به چند نمونه اشاره می کنیم:

1. مفضل بن عمر می گوید: «کنت عند ابی عبدالله (علیه السلام) فدخل ابوابراهیم موسی (علیه السلام) و هو غلام، فقال لی ابو عبدالله (علیه السلام): استوص به، و ضع امره عندمن تثق به من اصحابک؛ خدمت امام صادق (علیه السلام) بودم که ابو ابراهیم؛ موسی بن جعفر که در سن جوانی بود، وارد شد.
- امام فرمود: وصیت مرا درباره این بپذیر و بدانکه او امام است و موضوع امامت او را با هر یک از اصحاب خود که مورد اطمینان اند، در میان بگذار.
2. اسحاق بن جعفر بن محمد (علیه السلام) می گوید: «روزی خدمت پدرم بودم که علی بن عمر بن علی؛ پسر

امام چهارم (علیه السلام) از پدرم پرسید: قربانت گردم، بعد از شما به چه کسی پناه ببریم؟ فرمود: کسی که دو لباس زرد پوشیده، و دو گیسو دارد و اکنون از طرف این در نزد تو می آید. او هر دو لنگه در را با دو دستش باز می کند.

چیزی نگذشت که دیدیم دو دست دو لنگه در را گرفته، و آنها را گشود و ظاهر گشت. او ابو ابراهیم (علیه السلام) بود که روبروی ما قرار گرفته بود.

3. صفوان جمال می گوید: منصور بن حازم به امام صادق (علیه السلام) عرض کرد: پدر و مادرم به قربانت، مرگ هر صبح و شام به سراغ جان ها می آید، اگر اتفاقی افتاد، امام کیست؟ امام صادق (علیه السلام) در حالی که با دست به شانه است ابوالحسن (علیه السلام) می زد، فرمود: اگر چنین شد، امام شما این است.

4. علی بن جعفر می گوید: پدرم امام صادق (علیه السلام) به گروهی از اصحابش فرمود: «سفارش مرا درباره فرزندانم موسی بپذیرید؛ زیرا او از همه فرزندانم و از کسانی که از من به یادگار می مانند، برتر است و جانشینم پس از من و حجت خدا بر بندگان خواهد بود.»

دوران امامت

دوران امامت امام موسی بن جعفر (علیه السلام) از سال صد و چهل و هشت شروع شد و تا سال صد و هشتاد و سه هجری به طول انجامید.

در مدت سی و پنج سال امامت با خلیفه های وقت؛ منصور دوانیقی، مهدی، هادی و هارون الرشید معاصر بود. حضرت، پس از رحلت پدر، رهبری و ارشاد علمی و فکری را به عهده گرفت و گروه زیادی از دانشمندان، محدثان، مفسران، فقها و متکلمان را پرورش داد.

شرایط سیاسی و حکومت منصور ایجاب می کرد که امام (علیه السلام) مبارزه خود را از ابعاد علمی آغاز کند و از طریق نشر معارف به جلوگیری از شیوع عقاید منحرف بپردازد.

در همین راستا داستان ذیل را می خوانیم: منصور دوانیقی پس از این که امام صادق (علیه السلام) را مسموم کرد، زمینه را برای از میان برداشتن دیگر مخالفان مناسب دید؛ از این رو به فرماندار مدینه، محمد بن سلیمان نوشت: «اگر جعفر بن محمد شخصی را جانشین خود قرار داده، او را احضار کن و گردنش را بزن» فرماندار در پاسخ نوشت: جعفر بن محمد در وصیت نامه اش 5 نفر را جانشین خود قرار داده است؛ منصور دوانیقی، محمد بن سلیمان فرماندار مدینه عبدالله بن جعفر، موسی بن جعفر و حمیده همسر آن حضرت. در پایان نامه فرماندار، از خلیفه کسب تکلیف کرد که کدام یک را گردن بزند.

منصور که هرگز تصور نمی کرد با چنین وضعی روبه رو شود، به شدت خشمگین شد و گفت:

اینها را نمی توان کشت. البته مخفی نماند که امام صادق (علیه السلام) با تنظیم چنین وصیت نامه سیاسی توانست از قتل امام موسی (علیه السلام) جلوگیری کند و این گونه وصیت از باب تقیه بود؛ زیرا نزد شیعه لیاقت نداشتن چند نفری که در وصیت نامه حضرت ذکر شده اند، واضح و روشن بود.

آن امام مظلوم به خاطر حق گویی و افشاگری بر ضد خلفای بنی عباس؛ مخصوصا هارون الرشید همواره زندانی بود و بین چهار تا هفت سال از عمر شریفش را در زندان های مخوف به سر برد.

در این راستا دو ماجرای ذیل مورد توجه تاریخ نگاران قرار گرفته است.

1. مهدی عباسی، سومین خلیفه عباسی برای سرپوش گذاشتن بر جنایات خود، روزی اعلام کرد، می خواهم

مظالم مردم و حقوقی را که مردم بر گردنم دارند، به صاحبانشان بدهم.

امام کاظم (علیه السلام) این مطلب را شنید و نزد مهدی عباسی رفت.

مهدی ظاهرا به ادای حقوق مردم اشتغال داشت، به او فرمود: چرا حقوق از دست رفته ما باز نمی گردد؟

مهدی عباسی گفت: حقوق شما چیست؟ امام فرمود: «فدک». مهدی گفت: حدود فدک رامشخص کن تا به شما

بازگردانم. امام (علیه السلام) فرمود: حد اول آن کوه احد، حد دوم عریش مصر، حد سوم «سیف البحر» حدود

شام و سوریه و حد چهارمش «دومه الجندل» (بین شام و عراق) است.

مهدی پرسید همه اینها از حدود فدک است؟

امام کاظم (علیه السلام) پاسخ داد: آری. به یکباره آثار خشم در چهره مهدی عباسی آشکارشد، چرا که امام

فهماند حکومت همه دنیای اسلام باید در دست ائمه باشد. پس خلیفه از جا برخاست و از آنجا رفت در حالی که

می گفت: «این حدود بسیار است، باید پیرامون آن بیندیشم».

2. روزی دیگر هارون از امام کاظم (علیه السلام) فدک را تقاضا کرد و گفت: فدک را بگیر تا رسما آن را به تو واگذار

کنم. امام کاظم (علیه السلام) هیچ عکس العملی نشان نداد.

هارون اصرار زیادی نمود تا اینکه حدود آن چه اندازه است؟

امام فرمود: اگر آن را مشخص کنم، در اختیار من نخواهی گذاشت.

هارون اظهار داشت: به حق جدت قطعا آن را در اختیار تو می گذارم.

امام (علیه السلام) فرمود: حد اول آن، «عدن» (قسمتی از یمن) . چهره هارون عوض شد امام ادامه داد: حد

دوم آن «سمرقند» است؛ رنگ چهره هارون بیشتر تغییر کرد. امام اضافه کرد: حد سوم آن، «آفریقا» است. هارون

از این سخن به قدری ناراحت شد که رنگش سیاه گشت امام فرمود: حد چهارم آن، «سیف البحر» است.

هارون گفت: «فلم یبق لنا شیء»؛ بنابراین چیزی برای ما باقی نمی ماند.

امام فرمود: من گفتم که تو آن را در اختیار من نخواهی گذاشت.

هارون در همین هنگام تصمیم کشتن آن حضرت را گرفت.

شیوه مبارزاتی

امام (علیه السلام) به روش های مختلف در برابر حکومت عباسی موضع گیری می کرد و یارانش رادر این زمینه

راهنمایی می فرمود. برای نمونه به دو مورد اشاره می کنیم:

1. امام (علیه السلام) به صفوان فرمود: همه ویژگی های تو جز یک مورد پسندیده است چرا شترهای خود را به

هارون کرایه می دهی؟

عرض کرد: برای سفر حج کرایه می دهم و خودم هم به دنبال شترها نمی روم.
فرمود: آیا دوست نداری، هارون حداقل تا بازگشت از مکه زنده بماند تا کرایه ات را بپردازد؟
گفت: چرا.

حضرت فرمود: «فَمَنْ أَحَبَّ بَقَاءَهُمْ فَهُوَ مِنْهُمْ وَمَنْ كَانَ مِنْهُمْ كَانَ وَرَدَ النَّارِ؛ کسی که دوست دار بقای ستمگران باشد، از آنان بشمار می آید و هر کس با آنان باشد، جایش در آتش است.»

2. به زیاد بن سلمه فرمود: ای زیاد؛ اگر از پرتگاه بلندی فروافتم و پاره پاره گردم، برایم بهتر است از این که در دستگاه جور منصبی را بپذیریم؛ یا بر بساط یکی از آنان قدم بگذارم.

امام کاظم (علیه السلام) با بر حذر داشتن یاران از پذیرفتن منصب دولتی که تقویت حاکمان ظالم را در پی داشت و ضمن این که خط بطلانی بر مشروعیت دستگاه خلافت عباسی می کشید، زمامداران غاصب را به انزوا کشانده، از داشتن پایگاه مردمی نیز محروم می ساخت.

البته امام با اشغال مناصب مهم توسط یاران شایسته و مورد اعتماد مخالفت نمی کرد؛ زیرا کسب این موقعیت از یک سو موجب نفوذ در دستگاه حکومتی می شد و از سوی دیگر باعث می شد مردم تحت حمایت کارگزاران نفوذی امام قرار بگیرند. به قدرت رسیدن «علی به یقطین» در دستگاه خلافت در همین راستا بود. وی که از شاگردان برجسته امام و شخصیتی مورد اعتماد بود؛ از طرف هارون به وزارت برگزیده شد. علی بن یقطین در تمام مدت وزارت، دژی استوار و پناهگاهی مطمئن برای شیعیان محسوب می شد و در آن شرایط دشوار برای تامین اعتبارات لازم به منظور حفظ حیات و استقلال اقتصادی یاران امام (علیه السلام) نقش مؤثری ایفا می کرد. جالب این که وی چندین بار خواست از پست خود استعفا دهد، که امام (علیه السلام) او را از تصمیمش برگرداند.

سیره عملی و اخلاقی

الف) عبادت

شناخت ویژه امام هفتم حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) از خداوند، او را به عبادتی افزون و راز و نیازی عاشقانه با پروردگار سوق می داد. از این رو به محض فراغت از کارهای اجتماعی، به عبادت و نیایش می پرداخت. هنگامی که امام به دستور هارون به زندان افتاد، عرض کرد: «پروردگارا! مدت ها بود از تو می خواستم فراغت برای عبادت به من عطا فرمایی، اینک خواسته ام رابراورده ساختی، تو را بر این نعمت سپاس می گویم.» در عبادت آن بزرگوار همین بس که در زیارتش می خوانیم: «... الذی کان یحیی اللیل بالسهر الی السحر بمواصله الاستغفار حلیف السجده الطویلہ و الدموع الغزیرہ و المناجات الکثیرہ و الضراعات المتصله» آن بزرگواری که شب تا صبح به استغفار بیدار و شب زنده دار بود و درسجده طولانی با چشم اشک بار با خدا به مناجات و راز و نیاز و زاری به

درگاه خدامشغول بود و این دعا را بسیار می خواند: «اللهم انی اسئلك الراحة عند الموت و العفو عند الحساب»
خدایا! آسایش هنگام مرگ و بخشایش هنگام حساب را از تومی خواهم.

ب) گذشت و بردباری

لقب «کاظم» برای حضرت گویای همین خصلت و شهرت ایشان به فرو خوردن خشم و غضب است. ابن حجر عسقلانی؛ دانشمند و محدث اهل سنت می نویسد:
«موسی کاظم، وارث علوم پدر و دارای فضل و کمال او بود. در پرتو گذشت و بردباری فوق العاده ای که در رفتار با مردم نادان از خود نشان داد، کاظم لقب یافت...»
نمونه ای از بردباری حضرت

مردی در مدینه با دشنام و توهین امام (علیه السلام) را آزار می داد. برخی از یاران امام (علیه السلام) پیشنهاد کردند او را از میان بردارند. اما امام (علیه السلام) آنان را از این کار منع کرد. و از محل کار او درمزرعه ای بیرون مدینه بود، پرسید آنگاه به چهارپایی سوار شد و خود را به مزرعه او رساند. مرد با دیدن امام فریاد می زد زراعت مرا پایمال نکن!

اما حضرت اعتنایی نکرد و همچنان جلوتر می آمد. وقتی روبروی مرد کشاورز رسید، پیاده شد و با گشاده رویی پرسید:

برای این مزرعه چقدر خرج کرده ای؟

گفت: صد دینار. فرمود: امیدواری چقدر سود نصیب تو شود؟ گفت: دویست دینار.

حضرت سیصد دینار به او داد و فرمود: زراعت هم از آن خودت؛ بدان آنچه را که امیدواری برداشت کنی، خدا به تو خواهد رسانید.

آن مرد بی درنگ از جا برخاست و سر امام کاظم (علیه السلام) را بوسید و با نهایت پوزش از امام خواست گناهش را نادیده بگیرد.

امام (علیه السلام) تبسمی کرد و بازگشت ...

روز بعد آن شخص در مسجد نشسته بود که امام وارد شد. تا نگاه مرد به امام (علیه السلام) افتاد، گفت: خدا بهتر می داند سالت خود را در کدام خاندان قرار دهد.

دوستان باشگفتی پرسیدند که داستان چیست؟ تا دیروز به امام دشنام می گفتی. او دوباره امام (علیه السلام) را دعا کرد و با دوستانش به ستیزه برخاست.

امام (علیه السلام) از یارانش پرسید: کدام بهتر است؛ نیت شما یا رفتار من؟

ج) کار و تلاش

موسی بن جعفر (علیه السلام) زمین زراعت داشت و خود به کشاورزی می پرداخت. حسن بن علی؛ یکی از یاران و شاگردان آن حضرت از قول پدرش اینگونه نقل می کند: «موسی بن جعفر (علیه السلام) را در مزرعه اش در حالی که در اثر شدت تلاش و فعالیت، عرق تا قدم هایش رسیده بود، ملاقات کردم. پرسیدم: فدایت شوم مردان (کارگزاران) کجاستند که خود این گونه مشغول کار هستید؟

فرمود: ای علی، بزرگوارتر از من و پدرم با دست خودشان در امر زراعت کاری کردند. عرض کردم آنان کیستند؟ فرمود: جدم رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و امیرالمؤمنین و پدران بزرگوارم سپس فرمود: کشاورزی از کارهای پیامبران و فرستادگان الهی و نیکوکاران است.»

د) سخاوت و کرم

جود و سخاوت، از بارزترین صفات پیشوای هفتم (علیه السلام) بود. امام امکانات مالی خود را که از راه زراعت و کشاورزی بدست آورده بود، در اختیار نیازمندان می گذاشت. این جمله که «تعجب از کسی است که کیسه بخشش موسی به جعفر (علیه السلام) به او رسیده باشد ولی باز اظهار تنگ دستی کند.» در مدینه به صورت ضرب المثل درآمده بود.

آن بزرگوار، مواد غذایی و دیگر نیازمندی های ضروری را به خانه مستمندان مدینه می برد بی آنکه حتی خود مستمندان بدانند این نعمتها از کجا رسیده است.

شهادت

موضع گیری های امام (علیه السلام) در برابر حکومت هارون، موجب شد که هارون حضرت را زیر نظر بگیرد و رابطه ایشان را با مردم قطع کند. از این رو آن بزرگوار رادستگیر و روانه زندان ساخت. اولین زندان حضرت در بصره بود که مدت یک سال طول کشید.

عیسی بن جعفر؛ نوه منصور دوانیقی در نامه ای که برای هارون می نویسد وضعیت امام را در این زندان بازگو می کند و می نویسد: «مدتی است که موسی بن جعفر (علیه السلام) در زندان من است. در این مدت او را آزمودم و جاسوسانی بر او گماشتم. چیزی جز عبادت و دعا از او دیده نشد. کسی را مامور کردم تا دعاهای او را بشنود. شنیده نشد که بر تو یا من نفرین کند. برای خود نیز جز به آمرزش و رحمت، دعایی نمی کند بنابراین کسی را بفرست تا موسی بن جعفر را به او تحویل دهم و گرنه او را آزادمی کنم» پس از وصول نامه عیسی، هارون

ماموری فرستاد تا امام را از بصره به بغداد نزد فضل بن ربیع؛ یکی از وزرای هارون ببرد. امام مدت طولانی در زندان فضل به سر برد تا اینکه هارون از فضل خواست تا امام را بکشد.

ولی فضل چنین نکرد. هارون برای فضل نامه نوشت و خواست امام کاظم (علیه السلام) را به فضل بن یحیی برمکی بسپارد. او حضرت راتحویل گرفت و در یکی از اطاق های خانه اش تحت نظر قرار داد و دیده بانانی بر او گماشت، آن بزرگوار شب و روز سرگرم عبادت بود و بیشتر روزها را روزه می گرفت؛ هارون از فضل بن یحیی برمکی نیز خواست حضرت رابه قتل برساند. ولی او دست به چنین اقدامی نزد هارون امام را به سندی بن شاهک سپرد. حضرت مخوفترین و تاریکترین دوران حبس را در این زندان سپری کرد و سرانجام به دستور هارون روز بیست و پنجم رجب سال صد و هشتاد و سه هجری در زندان «سندی بن شاهک» مسموم شد و پس از سه روز به شهادت رسید. سندی بن شاهک (برای ظاهر سازی) چند نفر قاضی و اشخاصی عادل نما را احضار کرد تا بر مرگ طبیعی امام گواهی دهند؛ اما به اذن الهی امام کاظم (علیه السلام) متوجه آنها شد و فرمود:

«اشهدوا علی انی مقتول بالسم، منذ ثلاثه ایام. اشهدوا انی صحیح الظاهر لکنی مسموم، و ساحمر فی آخر هذا الیوم حمره شدید منکره... فمضی (علیه السلام) کما قال فی آخر الیوم الثالث...» گواهی دهید که من مدت سه روز است که مسموم شده ام، ظاهراً سالم هستم ولی مسموم شده ام و به زودی بر اثر این مسمومیت از دنیا می روم،... و به این ترتیب در آخر روز سوم هفتمین ستاره فروزان آسمان ولایت چشم از جهان فرو بست.

نشریه فرهنگ کوثر، خرداد 1377، شماره 15